

## کدام چپ؟

نگاهی بر دگرذیسی چپ



مهر حزب اجتماعیون عامیون ایران مژدین به شعارهای حریت، مساوات و عدالت بود.

نوشته: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۷۹۰۷

«رادیکال بودن به معنی چنگ زدن به ریشه چیزهاست. اما برای انسان ریشه، خود انسان است...، ضرورت قطعی برانداختن همه شرایطی است که بشر در آن موجودی کم‌ارزش، برده، فراموش شده، و قابل تحقیرگشته است.»

کارل مارکس

امیل شارتیه (معروف به آلن) روزنامه‌نگار و فیلسوف فرانسوی، یک قرن پیش نوشت: «هنگامی که از من

پرسیده می‌شود آیا شکاف میان احزاب چپگرا و راستگرا، انسان‌های چپگرا و راستگرا، هنوز دارای معنا و مفهومی است، نخستین نکته‌ای که به ذهنم می‌رسد این است که شخصی که چنین پرسشی را مطرح می‌کند، مسلماً چپگرا نیست.» این گفته امروز، زمانی که این مفاهیم سیاسی بیش از زمان او در هاله ابهام قرار گرفته‌اند، کم و بیش صادق است. یکی از دلایل کسانی که معتقدند دوگانه راست-چپ معنی و مفهوم خود را از دست داده، تکیه بر این واقعیت تاریخی است که این دوگانه فقط و فقط بر پایه یک حادثه اتفاقی در دوران انقلاب فرانسه شکل گرفت. از نگاه آنان، این مفاهیم از همان ابتدا نادرست بودند.

تمام ماجرا بدین شکل آغاز می‌شود که لویی شانزدهم نمایندگان مجلس را برای مشورت دعوت می‌کند. یکی از مسائل مورد مناقشه بررسی اختیارات پادشاه و دادن حق وتو به او بود. دو گروه موافق اختیارات تقریباً نامحدود شاه یعنی اشراف و روحانیون در سمت راست و نمایندگان مخالف در سمت چپ قرار داشتند. از همین رو بارون دو گوئل گفت «ما بتدریج همدیگر را تشخیص می‌دهیم: آن‌ها که به دین و شاه وفادارند در جناح راست ریاست جمع شده‌اند تا از فریادها، ضجه‌ها و بی‌نواکتی‌هایی که در جناح مقابل، آزادانه به کار گرفته می‌شود پرهیز کنند.» کم‌کم در مطبوعات از واژه «طرف راست» و «طرف چپ» مجلس برای طرفداران و مخالفین شاه استفاده نمودند. مردم با شنیدن نطق‌های موافقین و مخالفین شاه و جای نشستن آن‌ها در مجلس درک تازه‌ای از طیف‌بندی سیاسی در مجلس یافتند. بتدریج «طرف راست» و «طرف چپ» جای خود را به واژه‌های ساده راست و چپ داد. در اواخر سال ۱۷۸۹ کم‌کم مردم راست را طرفدار شاه و چپ را طرفدار مردم تلقی نمودند. اما آیا انتخاب راست و چپ کاملاً تصادفی بود؟

## یک روایت قدیمی

نوربرتو بوبیو یکی از فیلسوفان بزرگ ایتالیا، که از او به عنوان لیبرال سوسیالیست یاد می‌شود، از جمله کسانی بود که در باره مفهوم راست و چپ تحقیق نمود. از نظر او «تضاد بین راست و چپ» مبتنی بر «روش خاصی از تعقل بر طبق منطق دوگانه است». در زندگی انسان‌ها، دوگانه‌های شب و روز، گرما و سرما، روشنایی و تاریکی، خطر و امنیت ویژه‌ای برخوردار بوده و هستند. این دوگانه‌ها بر اثر تجربه روزانه شکل گرفته‌اند. در این میان می‌توان از دوگانه راست و چپ که با تجربه بدن انسان گره خورده است، یاد نمود. منشاء این دوگانه میزان مهارت دو دست او برای انجام کارهای روزانه بود. دست راست که قوی‌تر بود و بهتر از عهده کارها برمی‌آمد، در مقابل دست چپ قرار داده شد. دستی که در مقایسه بسیار ضعیف‌تر بود. در دوگانه راست-چپ، راست نیروی برتر محسوب می‌شد. بچه‌هایی که چپ دست بودند، به زور وادار می‌گشتند که از دست راست استفاده کنند.

این برتری خود را در اشکال دیگری نشان داد. در کتاب‌های مقدس ادیان بزرگ راست بر چپ تقدم دارد. در اساطیر ایران، راست و راستی یکی است. اورمزد که امشاسپندان را آفرید، آن‌ها را در گروه مذکر و مونث آفرید. گروه مذکر را اول آفرید و در دست راست قرار داد، سپس گروه مونث در سمت چپ قرار گرفت. بنا به گفته دهخدا، دست چپ نماد دختران و دست راست نماد پسران شد. سنایی می‌گوید:

«از بهر خدای روی پپوش از زن و از مرد آن چپ دختران و راست پسران»

در قرآن از دو فرشته یاد می‌شود که در سمت راست و چپ انسان قرار دارند که یکی کارهای خوب و دیگری کارهای بد را می‌نویسد. در فرهنگ اسلامی خوردن غذا با دست چپ نهی شده است. اگر مانند نویسنده این سطور در ایام کودکی گذری به مکتب‌خانه زده باشید، شاید به خاطر اورید که نوشتن نام خدا با دست چپ جایز نبود.

در روایتی مربوط به تولد بودا از جمله گفته می‌شود که ملکه به هنگام بارداری در خواب خورشید هفت گوهر را می‌بیند که در سمت راست او قرار می‌گیرد. ملکه خوشحال می‌گردد زیرا این به معنی پسر بودن بچه تلقی می‌شود. داستان تولد حوا از پهلوی چپ آدم نیز در اشعار شاعران ایرانی، از جمله نظامی و جامی، بازتاب یافته است. جامی می‌گوید:

«زن از پهلوی چپ شد افریده کس از چپ راستی هرگز ندیده»

در زمان قدیم هنگامی که گفته می‌شد تولدی دوشیزگانی است، یعنی آنکه احتمالاً سزاین صورت گرفته و بچه از پهلوی مادر بیرون آمده است.

در انجیل در باره روز قیامت و حسابرسی خوبان و بدان چنین گفته می‌شود:

به کسانی که در طرف راست قرار دارند گفته می‌شود: «بیایید، شما مورد برکت خدا قرار گرفته‌اید» (انجیل: ۳۴/۲۵) و کسانی که در طرف چپ قرار گرفته‌اند. گفته می‌شود: «از من دور شوید لعنت شدگان، بروید درون آتشی جاودانه که برای شیطان و دوستانش آماده شده است» (انجیل: ۴۱/۲۵) در قرآن نیز به همین سیاق کارنامه افراد در روز قیامت به دست افراد داده می‌شود. در جزء ۲۹ قرآن آمده است:

«در آن روز شما [به پیشگاه خدا] عرضه می‌شوید [و] پوشیده‌ای از شما پوشیده نمی‌ماند اما کسی که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود گویند بیایید و کتابم را بخوانید... در بهشتی برین که میوه‌هایش در دسترس است بخورید و بنوشید...»

اما کسی که کارنامه‌اش به دست چپش داده شود گویند ای کاش کتابم را دریافت نکرده بودم و از حساب خود خبردار نشده بودم. [گویند] بگیرید او را و در غل کشید آنگاه میان آتشش اندازید، پس در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است وی را در بند کشید.» (الحاقه ۳۲/۱۸)

به عبارت دیگر در اکثر متن‌های مذهبی راست و چپ بیانگر چند موضوع متفاوت است.

1. تقدم و ترتیب. مثلاً ترتیب قرار گرفتن یا تقدم زمانی آفرینش

2. جنیست، راست دلالت بر مرد و چپ دلالت بر زن می‌نماید

3. راست و چپ دلالت بر حق و باطل دارند.

اما این موضوع در هنر و نیز زندگی روزمره نیز به خوبی دیده می‌شود. مثلاً اگر به توالت‌های عمومی (حداقل در اروپا) دقت کنید، (اگر آن‌ها به مردانه و زنانه تقسیم شده باشند، و اگر طبق «استاندارد معمول» ساخته شده باشند) توالت مردان در دست راست و زنان در دست چپ قرار دارد.

بنابراین هنگامی که طرفداران شاه در سمت راست جمع شدند، حتی اگر همه آنها به این موضوع فکر نکرده بودند، بنا بر رسم و سنت معمول افرادی که «صلاحیت» بیشتری داشتند، کسانی که خود را «برحق» می‌دانستند و از مقام بالاتری برخوردار بودند، افرادی که قدرت بیشتری داشتند، آنها که خود را به خدا نزدیکتر احساس می‌کردند، می‌بایستی سمت راست را انتخاب می‌نمودند (و کردند). این نه یک تصادف بلکه به کار بستن ایدئولوژی روزمره برای انتخاب جا بود. یک ایدئولوژی بی‌رنگ و بو و نه یک سیستم فکری پیچیده. برخی می‌گویند که راستگرایان فرانسه، یعنی اشراف و روحانیت در مجلس سمت راست را انتخاب کردند اما آنها مخالف تشکیل فراکسیون و احزاب سیاسی بودند. آنها فقط خواهان این بودند که نمایندگان باید از منافع «خصوصی و عمومی» حمایت کنند و نه اینکه حزب تشکیل دهند و یا اینکه در مجلس فراکسیون درست کنند. چنین چیزی کاملاً بدیهی بود زیرا طرفداران شاه قدرت را در دست داشتند. این طرفداران مردم بودند که می‌بایستی آنها را به چالش می‌کشیدند.

بنا به گفته اشوری، در آن زمان در فرانسه چپ به معنی انقلابی و طرفداری از دگرگونی و راست به معنای مخالفت با دگرگونی و بازگشت بود. در ایران نیز، به هنگام تشکیل مجلس دوم، دو حزب اعتدالیون (اجتماعیون) و حزب دموکرات تشکیل شدند. بنا به گفته ملک‌الشعراى بهار حزب دموکرات، انقلابی و حزب اعتدالیون، اعتدالی دانسته می‌شد. البته تقی‌زاده که رهبر حزب دموکرات تلقی می‌شد در مقاله‌ای تحت عنوان «کشف‌الغطا» از جمله عنوان کرد که اعتدالیون برچسب انقلابی بر آنها نهادند تا اینکه خود را معتدل و میانه‌رو نشان دهند.

## معنای چپ

تاکنون تعاریف گوناگونی برای راست و چپ ارائه شده است، اما همچنان که گفته شد، یکی از متداول‌ترین آنها، چپ را انقلابی و راست را محافظه‌کار قلمداد می‌کند. به عبارت دیگر چپ طرفدار دگرگونی وضع موجود، و راست خواهان سکون و حفظ نظم جاری است. البته، با توجه به منشاء اولیه پیدایش چپ و راست، چنین تفسیری کاملاً منطقی به نظر می‌رسد. در انقلاب فرانسه، مخالفین شاه، انقلابیون، در سمت چپ قرار داشتند. در اکثر کشورهای اروپایی واژه‌های رادیکال و محافظه‌کار، انقلابی و ارتجاعی در اوایل قرن نوزدهم رایج بودند. فقط در فرانسه اصطلاحات چپ و راست مورد استفاده قرار می‌گرفت.

در دوران حکومت ناپلئون چپ و راست اهمیت خاصی نداشت. کشور به طور مداوم در جنگ بسر می‌برد و نیروهای سیاسی امکان رشد نیافتند. پس از سقوط ناپلئون در ۱۸۱۵ این دوگانه دوباره رایج شد. با بازگشت سلطنت، دو قطبی بودن فرانسه بیش از پیش تثبیت شد و این اصطلاح با توجه به نحوه نشستن طرفداران سلطنت و جمهوری دوباره بر سر زبان‌ها افتاد. پس از انقلاب ۱۹۴۸ در فرانسه، زمانی که حق رأی عمومی مردان رایج گشت، اصطلاحاتی مانند جمهوری خواهان و محافظه‌کاران، سرخ‌ها و سفیدها مرسوم شدند. به عبارت دیگر، جناح‌بندی سیاسی در بیرون از پارلمان همان تقسیم‌بندی مکانی در درون پارلمان (چپ و راست) را حفظ کرد، با این حال استفاده از کلمات راست و چپ حتی در فرانسه نیز بسیار محدود بود.

بعد از جمهوری سوم فرانسه (۱۸۷۱)، از چپ و راست برای استناد به احزاب سیاسی استفاده شد: جمهوری خواه چپ، چپ مرکز، راست مرکز.. از این زمان به بعد، از این دوگانه دلالت بر ایدئولوژی‌های سیاسی داشت. چرخش اصلی در اواخر قرن نوزدهم، در دهه ۱۸۹۰ رخ داد. با اوج‌گیری سوسیالیسم این اصطلاح کم‌کم جای خود را در کشورهای دیگر باز کرد. نقطه اوج، هنگام جنگ جهانی اول بود. در این زمان احزاب مختلف سوسیالیستی فرانسه که همه آنان چپ خوانده می‌شدند، در پارلمان فرانسه دیگر در قسمت چپ مجلس نمی‌نشستند. چپ معنای ثابت ایدئولوژیک پیدا کرد و قبل از هر چیز استناد به ایدئولوژی سوسیالیستی احزاب بود.

در ایران امروز، بسیاری از طرفداران چپ و راست معمولاً چپ‌گرایی را همچون اعتدالیون سابق، طرفداری از انقلاب و راست را محافظه کار، سنت‌گرا و غیرانقلابی تلقی می‌کنند. مثلاً محمد قوچانی در مورد محافظه‌کاری و انقلابی‌گری می‌گوید:

«از میان دشنام‌های سیاسی مدرن در ایران، چیره‌دستانه‌ترین آن‌ها نزد روشنفکران که نماد مدرنیته‌اند «محافظه‌کاری» است. دشنامی که از یک صد سال پیش باب شده است تا پس از ورود ایران به عصر مشروطه و مدرنیته بیانگر وضع همه کسانی باشند که با این دو میوه صد ساله در ستیزند و با اصرار «بر حفظ وضع موجود»، مخالف «تغییر وضع موجودند» و با «انقلاب» مخالفند و از «ارتجاع» دفاع می‌کنند. پیش از مشروطه دشنامی به نام محافظه‌کاری در ادبیات و زبان سیاسی ایرانیان وجود نداشت... تا انقلابی در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ در نگرفته بود کسی از ارتجاع» سخن نمی‌گفت که چپ‌گرایی و انقلابی‌گری پسندیده باشد و راست‌گرایی و محافظه‌کاری نکوهیده... بلای چپ‌گرایی تا روزگار ما ادامه دارد.» (همشهری آنلاین، محافظه‌کاری ایرانی داریم؟ تأکید از من است)

قوچانی به درستی می‌گوید، اصطلاحات محافظه‌کاری و انقلابی‌گری پس از انقلاب مشروطه در ایران پا گرفتند، چرا که انقلاب پدیده‌ای مدرن است و اولین انقلاب مدرن ایران نیز مشروطه بود. اما تحقیر مرتجعین و راستگرایان در درجه اول نه به خاطر غضب برخی از روشنفکران، بلکه عمل کرد خود آنان در صحنه سیاسی کشور بود. همانطور که گفته شد، راست از نظر تاریخی در موقعیت برتر قرار داشت. فقط آنگاه که فشار بر عامه مردم چنان افزایش یافت که دیگر قدرت تنفس نداشتند، آن‌ها به قیام برخاستند. در این میان مردم به خوبی توانستند کسانی را که خواهان حفظ امتیازهای طبقات حاکم بودند را بشناسند و گاه تحقیر کنند. این تحقیر در دوره انقلاب، واکنشی بود به تحقیر اکثریت مردم در زندگی روزمره توسط طبقات حاکمه و نظام استبدادی آن زمان.

اما پرسش اصلی اینجاست: آیا در ایران امروز می‌توان انقلابی‌گری را با چپ‌گرایی یکی نمود؟ آیا امروز شاهد آن نیستیم که بسیاری از طرفداران سلطنت، خواهان «انقلاب» و تحول در ایران هستند. آیا این به معنی آن است که سلطنت‌طلبان به خاطر تلاش برای دگرگونی و ساقط کردن رژیم ولایت فقیه، به طور اتوماتیک چپگرا محسوب می‌شوند؟ آیا «انقلابیون» کنونی ونزوئلا که طرفدار خوان گویدو هستند، خود را چپگرا می‌خوانند؟

هنگامی که انقلاب‌های رنگی در اروپای شرقی یکی پس از دیگری به وقوع می‌پیوست، تنها نامی که بر سر زبان‌ها بود نه لنین بلکه جورج سوروس سرمایه‌دار بزرگ مجار-آمریکایی بود. در طول تاریخ ما با محافظه‌کاران انقلابی روبرو بوده‌ایم. در ایران ما نیازی نداریم که به انقلابیون محافظه‌کاری چون جورج سورول، انقلابی که هم موجب الهام چپ‌گرایان و هم راست‌گرایان ایتالیایی بود نظر افکنیم. کفایت نگاه خود را متوجه کسانی چون خمینی و یارانش نماییم. از این رو می‌توان گفت که ویژگی اصلی چپ‌گرایان، آنچه که آن‌ها را از راست‌گرایان متمایز می‌سازد، انقلابیگری و تغییر وضع موجود نیست. در بسیاری از موارد هم چپ‌گرایان و هم راست‌گرایان خواهان تغییر وضع موجود هستند. اگر آنچنان که گفته شد دوگانه چپ-راست شبیه دوگانه‌های دیگری چون شب-روز باشد آنگاه بایستی ویژگی دیگری وجود داشته باشد که آن‌ها را در مقابل هم قرار می‌دهد. به هنگام پیروزی و تثبیت یک انقلاب همیشه کسانی وجود دارند که خواهان «تغییر وضع موجود» و بازگشت به گذشته هستند بدون آنکه چپ‌گرا محسوب شوند.

## برابری- نابرابری

نوربرتو بوبیو در کتاب خود «راست و چپ» به طور دقیق به بررسی چپ و راست در طی دو قرن گذشته پرداخته است. اگرچه برخی از مسائلی که او در تحلیل خود مطرح نموده است هم از جناح چپ و هم راست مورد انتقاد قرار گرفت اما بسیاری از نکات مرکزی تزه‌های او پس از گذشت یک چهارم قرن همچنان اهمیت خود را حفظ کرده‌اند.

1. دوگانه چپ و راست مفهوم ثابتی ندارد. آن وابسته به زمان و مکان دارای تغییرات خاصی می‌گردد. درخواستی که امروز از سوی چپ‌گرایان مطرح می‌شود و در شرایط معینی کاملاً مترقی تلقی می‌شود، می‌تواند باگذشت زمان به عکس خود بدل گردد. مثالی از خواسته‌های اصلی چارلیسم که جنبش دست چپی در انگلستان تلقی می‌شد، حق رأی برای مردان بود. باگذشت زمان و پیشرفت جنبش، این شعار به شعاری ارتجاعی بدل گشت، زیرا حق زنان را نادیده می‌گرفت.
2. دوگانه چپ - راست تجسم ایده‌های ثابت نیست بلکه فقط بیانگر محوری است که از نسلی به نسل دیگر می‌تواند تغییر کند. از نظر بوبیو سیاست ذاتاً مرکز تقابل است و هر چیزی در سیاست بایستی یا راست یا چپ باشد. این به معنی آن نیست که خواسته‌های مشترک وجود ندارند. به گفته وی، سیاه و سفید دو رنگ متضاد هستند، رنگ خاکستری نیز وجود دارد اما وجود خاکستری نه به معنی رد سیاه و سفید بلکه دلالت بر وجود آنهاست.
3. دوره‌هایی در تاریخ وجود دارند که یکی از این دو قطب بسیار ضعیف می‌گردد. درست در این دوره‌هاست که بحث در مورد بی‌معنی بودن دوگانه راست-چپ مطرح می‌شود. مثلاً در دوره پس از جنگ دوم جهانی، با شکست فاشیسم، راست در مقابل چپ چنان ضعیف شده بود که عده‌ای وجود آن را زیر سؤال بردند. پس از فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود چپ دچار چنین سرنوشتی گشت.
4. نقطه مرکزی اختلاف چپ و راست برابری و نابرابری است. چپ به برابری و راست به نابرابری

گرایش دارد. با وجود تغییرات زیادی که پس از انقلاب فرانسه در جناح چپ رخ داده است، می‌توان گفت که چپ در تمام این مدت، برابری خواه بوده است.

5. بویبوو نیز دیگری که معتقد است چپ و راست را بایستی بر پایه شمول/عدم-شمول (inclusion/exclusion) تعریف نمود رد می‌کند. از نظر او این تعریف ناقص است زیرا خود زیرمجموعه برابری/نابرابری است. مثلاً امروز بسیاری چپ را در رابطه با دفاع از حقوق مهاجرین تعریف می‌کنند. اما اعطای حقوق شهروندی به مهاجرین به معنی برابری مردم یک کشور بدون در نظر گرفتن ملیت است. به عبارت دیگر، شمول/عدم شمول خود بخشی از دوگانه برابری/نابرابری است. اما از سوی دیگر، آموزش مجانی در همه سطوح یا بهداشت مجانی برای همه که از خواسته‌های چپ است، به معنی برابری خواهی است اما آنها در زیر دوگانه شمول/عدم-شمول قرار نمی‌گیرند. زیرا کسانی که درآمد پایینی دارند در عمل از همان خدماتی برخوردار می‌گردند که اغنیا. این خدمات در تئوری در همه کشورهایی که آموزش/بهداشت مجانی ندارند نیز در اختیار همه است و هیچ محرومیتی وجود ندارد. اما در عمل فقط عده کمی توانایی پرداخت هزینه‌های سنگین را دارند. از این رو، جوهر اصلی چپ برابری خواهی است و نه طرفداری از شمول (inclusion).

6. طبعاً رابطه نزدیکی بین برابری و عدالت وجود دارد. عدالت متکی بر دو اصل قانونیت و برابری است. از نظر بویبوو عدالت یک ایده‌آل است در حالی که برابری واقعیت است. عدالت در روابط اجتماعی افراد و گروه‌ها معنی پیدا می‌کند.

7. شعار «برابری برای همه در همه چیز» به معنی یکسان کردن همه چیز است. این در حقیقت بی‌معنی کردن برابری است. برابری خواهی از نظر بویبوو بایستی در عمل با سه پرسش اساسی همراه شود: برابری بین چه کسانی؟ در چه چیزی؟ و بر چه پایه‌ای؟

8. هدف برابری خواهی نه یکسان کردن همه انسان‌ها بلکه توانمند کردن فرودستان، شکوفا نمودن توانایی‌های آنان در عرصه‌های مختلف، و ایجاد تنوع است و نه یکسان‌سازی. از نظر او فقط در سایه برابری است که هرکس به مثابه یک شخص می‌تواند از قابلیت‌های خود استفاده کند. آیا برابری زن و مرد در مقابل قانون، باعث رشد زنان در عرصه‌های مختلف نشد؟

9. محور افقی چپ-راست فقط بیانگر تمایل بیشتر به برابر خواهی/تمایل کمتر به برابر خواهی است. می‌توان در محور عمودی آزادی خواهی و اقتدارگرایی را قرار داد. از نظر بویبوو هم برابرطلبان اقتدارگرا، مانند استالین و طرفدارانش، و هم برابرطلبان کاملاً آزادی خواه هر دو در جناح چپ قرار دارند. در جناح راست، طرفداران فاشسیسم راست اقتدارگرا هستند. مقیاس راست-چپ همه پیچیدگی‌های احزاب و جریانات سیاسی را نشان نمی‌دهد، بلکه فقط می‌تواند تصویر ساده‌ای از واقعیت سیاسی عرضه کند.

بنابراین، خصیصه اساسی که یک چپگرا را از یک راستگرا متمایز می‌سازد نه انقلابیگری بلکه میزان گرایش به

برابری خواهی است. قطعاً در بسیاری از موارد تلاش برای مساوات نیاز به استفاده از متدهای انقلابی دارد، چنانچه در انقلاب فرانسه و بسیاری از انقلابات دیگر تاکنون شاهد آن بوده‌ایم.

اگر بخواهیم ایدئولوژی‌های سیاسی را در یک محور قرار دهیم می‌توان آن‌ها را به شکل زیر از راست به چپ چنین دسته‌بندی نمود:

فاشیست - سلطنت طلب - محافظه کار - لیبرال - سوسیالیست - مارکسیست - انارشیست

## ستاره قطبی؟

به گفته بوبیو برابری ستاره قطبی چپ در طول تاریخ چند صد ساله‌اش بوده است. چپ بر این باور است که اکثر نابرابری‌ها اجتماعی هستند و می‌توان آن‌ها را از بین برد. از سوی دیگر راست معتقد است که اکثر نابرابری‌ها طبیعی هستند و از این رو باید آن‌ها را حفظ نمود. اما چرا ارزش‌های دیگری نمی‌توانند جایگزین مناسب‌تری باشند؟ چرا آزادی نمی‌تواند خط فاصل مناسبی باشد؟ آیا چپ در طول تاریخ خود برای آزادی نجنگیده است؟ آیا بسیاری خود را فقط برای آنکه برای آزادی جنگیده‌اند، چپ نمی‌نامند؟ آیا تأکید بر اصل برابری، چپ را محکوم به ناکجاآباد سوسیالیسم واقعاً موجود نمی‌کند؟ بسیاری چپ را طرفدار رهایی و راست را سنت‌گرا تلقی می‌کنند. آیا این گزاره درست‌تری نیست؟

اگر به دسته‌بندی ایدئولوژی‌های سیاسی در بالا توجه کنیم، آنگاه می‌توان فاشیست‌ها، سلطنت‌طلبان، بخشی از محافظه‌کاران (سنت‌گرایان) و انارشیست‌ها را رمانتیسیست تلقی نمود. اما لیبرال‌ها، سوسیالیست‌ها، مارکسیست‌ها و بخشی از محافظه‌کاران (راست جدید) به هیچ‌وجه سنت‌گرا محسوب نمی‌شوند. از آنجا که از نظر بوبیو دنیای سیاست دنیای تضادهاست، آنگاه دوگانه‌های دیگر نمی‌توانند کاندیدای مناسبی برای تعریف مهم‌ترین تمایز چپ و راست باشند. مثلاً در ایران بسیاری از خواسته‌ها در جناح راست و چپ مشترک هستند، مانند اعتقاد به یک حکومت سکولار، و یا بسیاری از آزادی‌های فردی که در کشورهای دموکراتیک متداول هستند.

در ضمن باید به خاطر داشت که سنت‌گرایی متضاد رهایی نیست و آن نمی‌تواند اختلاف اصلی چپ و راست تلقی شود. متضاد سنت‌گرایی نوآوری است. در این صورت می‌توان به راحتی گفت که بسیاری از راست‌گرایان طرفدار پروپاقرص نوآوری هستند. مثلاً نولیبرال‌ها. برخی شکل دیگری از این دوتایی را به صورت محافظه‌کاری - ترقی خواهی بیان می‌کنند. باز در این دوتایی زمانی (از این جهت که محافظه‌کار نگاه به گذشته و ترقی خواه به آینده دارد) عده‌ای از چپ‌گرایان و راست‌گرایان در یک جبهه قرار می‌گیرند. مثلاً برخی از انارشیست‌ها طرفدار ترقی نیستند و بالعکس بسیاری از راست‌گرایان مثلاً لیبرال‌ها طرفدار پروپاقرص ترقی به هر قیمتی هستند. آیا دوگانه عقل‌گرا - غیرعقل‌گرا دوتایی مناسبی هستند؟ به سیاق استدلال قبلی، مسلماً خیر. عده‌ای معتقدند که با گسترش جنبش‌های فمینیستی دیگر نمی‌توان بر اهمیت برابری تأکید نمود زیرا تفاوت برای بسیاری از فمینیست‌ها، نقطه مرکزی این جنبش‌ها تلقی می‌شود. بنا بر گفته این دسته از فمینیست‌ها،



زنان از نظر طبیعی با مردان تفاوت دارند و از این رو بایستی حقوقی نه برابر با مردان بلکه متفاوت با مردان، متکی بر ظرفیت‌ها، نیازها و علایق «زنانه» زنان بدست آورند. افزودن زنان به حقوق موجود شهروندی مردان، از جمله اینکه مردان با زنان مساوی هستند به معنی قبول شهروندی زنان بر پایه حقوق و قوانین شهروندی مردسالارانه است. در نتیجه، زنان هیچ‌گاه به برابری کامل نخواهند رسید و عدالت برقرار نمی‌شود. به عبارتی، در جنبش فمینیستی بخشی بر برابری و بخش دیگری بر تفاوت تاکید دارند.

حال اگر بخشی از جنبش زنان تأکید بر اصل تفاوت کند، چیزی که از سوی بسیاری از راستگرایان با آغوش باز پذیرفته شده است، چپگرایانی که تأکید بر اصل برابری دارند دچار مشکل بزرگی هستند. از نظر بویو، برابری خواهی چه هرگز مطلق نبوده است. تلاش برای از بین بردن تفاوت، یک ایده‌آل است تا یا واقعیت. از سوی دیگر اصل تفاوت نمی‌تواند در مقابل عدالت و برابری قرار داده شود. از نظر عدالت، هر آنچه که برابر شمرده می‌شود (قانون) بایستی برابر تلقی شود و بالعکس آنچه که نابرابر شمرده می‌شود، نابرابر نیز باید باشد.

از آنجا که برابری یک مسأله تاریخی است هیچ‌گاه از قبل نمی‌توان گفت آنچه دیروز نابرابر تلقی می‌شد امروز نیز بایستی نابرابر تلقی کرد و بالعکس آنچه دیروز برابر بود امروز نیز بایستی برابر باشد. برابری همیشه در حال تغییر است. دویست سال پیش همه مردان از حق رأی برابر برخوردار نبودند و این کاملاً عادلانه تلقی می‌شد. سپس این حق به مردان و در نهایت، تنها پس از جنگ دوم جهانی در اکثر کشورها این حق به زنان گسترش داده شد. عدالت هیچ‌گاه به معنی برابری ساده نبوده است.

اما آیا تفاوت و تبعیض ناعادلانه نیست؟ کشف تفاوت به خودی خود تفاوت را به یک معضل برای عدالت بدل نمی‌کند. مثلاً امروز بچه‌ها تا سن معینی نمی‌توانند مجرم شناخته شوند و یا بیماران روانی به خاطر بیماریشان اگر مرتکب جرمی شوند محکوم به همان مجازاتی نمی‌شوند که یک فرد سالم. همه از این تفاوت‌ها مطلع هستند بدون آنکه آن را ناعادلانه تلقی کنند. بنا بر قوانین موجود این عین عدالت است. مشکل اصلی در اینجاست که بتوان برابری و یا نابرابری را توجیه نمود. آیا صد سال پیش کسانی که دادن حق رأی به زنان را درست نمی‌پنداشتند، می‌توانستند دلایل مستندی برای چنین تبعیضی ارائه دهند؟ همین موضوع در مورد بردگان و آزادگان، حقوق مهاجرین در مقابل شهروندان و امثالهم مطرح است.

بنابراین کسانی که معتقدند تفاوت زنان و مردان را باید در رابطه با عدالت قرار داد دچار یک مشکل اساسی هستند. این درست است که تمام زنان با تمام مردان فرق دارند اما در عین حال بایستی این نکته را نیز افزود که تمام مردان و زنان نیز یک به یک با هم تفاوت دارند. «تفاوت فقط زمانی اهمیت می‌یابد که آن پایه یک تبعیض ناعادلانه قرار گیرد» اما همان‌طور که گفته شد، استناد به تفاوت به معنی عدم عدالت نیست، مسأله اصلی ارائه استدلال برای عدم وجود دلایل عقلی مناسب برای رفتار «ناعادلانه» موجود است.

(آنچه که باید در اینجا افزود اینکه بویو در رابطه با مسأله زنان تأکیدی بر اصل نمایندگی ندارد. این چیزی است که بسیاری از جمله نانسی فریزر توجه ما را به آن جلب می‌کنند. آیا عقب نگه داشتن زنان در تصدی امور به بهانه نداشتن «توانایی‌های لازم» عادلانه است؟ در اینجا بنا بر اصل عدالت بویو می‌توان هم گفت: زنان به

خاطر آنکه «توانایی‌های لازم»، که هم برای مردان و هم زنان یکی هستند، را ندارند، فاقد شایستگی احراز این یا آن منصب هستند. چیزی که تمام نیروهای محافظه‌کار از آن حمایت می‌کنند. (یعنی آن‌ها بسته به شرایط گاه از دلایل طرفداران تفاوت و گاه برابری استفاده می‌کنند). از سوی دیگر می‌توان باز بنا بر اصل برابری زن و مرد گفت زنان به خاطر موانع اجتماعی معین امکان رشد نیافته‌اند و از این رو بایستی در صورت لزوم و تحت شرایط معینی برای آنان تبعیض مثبت قائل شد تا بتوان عدالت را برقرار کرد. این نکته نیز با تئوری بویبو منافاتی ندارد)

حال اگر چه زاده انقلابی است که شعارش «آزادی، برابری، برادری» بود، در این صورت، رابطه برابری و آزادی چیست؟ ما تاکنون در عرض چند صد سال گذشته به خوبی دیده‌ایم که برابری و آزادی می‌توانند در تضاد با یکدیگر قرار گیرند. مثلاً اگر دولت بخاطر مشکلات محیط زیست اعلام کند که همه، از فقیر و غنی باید از وسایل حمل و نقل جمعی استفاده کنند طبعاً کسانی که اتومبیل دارند می‌توانند به درستی از محدودیت در آزادی رفت و آمد ناله کنند. همین مشکل در مورد انحلال مدرسه‌های مذهبی به خاطر برابر نمودن سطح تدریس نیز مطرح است، زیرا حذف این مدارس می‌تواند محدودیت در آزادی انتخاب تلقی شود. به عبارتی، اعمال هر گونه محدودیت در آزادی به خاطر برابری، می‌تواند منجر به اعمال محدودیت در آزادی افراد شود. مسلماً در مثال اولی، کسانی که اتومبیل ندارند نه در عمل، بلکه فقط در تئوری دچار محدودیت در آزادی گشته‌اند. از این رو در بسیاری از موارد، محدودیت در آزادی در عمل به اندازه محدودیت آزادی در تئوری نیست. لازم به تذکر نیست که برابری‌هایی نیز وجود دارند که به هیچ وجه به طور مستقیم یک آزادی معین را محدود نمی‌کنند. مثلاً برابری حق رأی مردان و زنان. هنگامی که به زنان حق رأی داده شد، این حق موجب محدودیت در حق رأی مردان نبود.

از این رو مهمترین اصل پذیرفته شده لیبرال‌های یعنی «آزادی برابر» خود دچار نوعی ابهام است. دلیل آن نیز ساده است: آن مشخص نمی‌کند که این برابری در بسیاری از موارد می‌تواند فقط صوری و تئوریک باشد و بسیاری به دلایل عملی امکان استفاده از چنین آزادی را ندارند.

آزادی امری شخصی است، مثل آزادی اندیشه، آزادی نشر، آزادی بیان، آزادی اجتماعات و غیره. اما برابری فقط در ارتباط با دو یا چند عنصر معنا دارد. دلیل ساده آن در خود زبان است. می‌توان گفت فلان چیز آزاد است اما نمی‌توان گفت فلان چیز برابر است. در این حالت شنونده یا خواننده خواهد پرسید با چی برابر است؟ مثلاً در یک حکومت مطلقه کامل فقط یک نفر آزاد است در حالی که بقیه افراد جامعه مطیع و فرمانبردار هستند. در چنین جامعه‌ای نمی‌توان از برابری یک فرد سخن گفت. در نتیجه آزادی را باید به مثابه یک خیر شخصی و برابری را یک خیر اجتماعی در نظر گرفت. به همین خاطر آزادی و برابری می‌توانند در تقابل با یکدیگر قرار گیرند، زیرا اولی شخصی و دومی گروهی است.

در طول تاریخ هم جنبش‌های آزادی‌خواهانه چپ‌گرا و هم راست‌گرا وجود داشته‌اند. ضمناً، ما شاهد نظام‌های اقتدارگرا در هر دو سوی راست و چپ بوده‌ایم. از همین رو نمی‌توان آزادی را خط فاصل بین چپ و راست تلقی کرد. آزادی خواهی - اقتدارگرایی را بایستی در محور عمودی که قائم بر محور چپ و راست است قرار داد. قطعاً

این نکته به کرات ثابت شده است، بدون آزادی امکان رسیدن به برابری وجود ندارد و بالعکس بدون برابری نمی‌توان از توسعه آزادی در جامعه سخن گفت.

## علت گسترش

اما چرا دوگانه چپ و راست گسترش پیدا کرد؟ آیا دلیلی برای حفظ آن وجود دارد؟ دلیل اصلی ماندگاری دوگانه راست-چپ، با وجود آنکه بسیاری در طول تاریخ طولانی‌ترین مرگ آن را بارها اعلام کرده‌اند، سادگی آن است. در سیاست احزاب و نیروهای سیاسی از واژه‌ها و کلمات بسیار پیچیده و گاه متناقضی که برای بسیاری قابل فهم نیست، استفاده می‌کنند. دوگانه راست-چپ معیار بسیار ساده و قابل فهمی برای انتخاب شهروندان عرضه می‌کند. این موضوع به ویژه در اروپا که تعداد احزاب در دهه‌های اخیر افزایش داشته و یا برخی مرتباً نام خود و گاه مواضع خود را تغییر می‌دهند اهمیت بیشتری یافته است.

همان‌طور که گفته شد، دوگانه راست و چپ نسبی هستند. نه چپ قائم به ذات است و نه راست. این دوگانه فقط ابزاری است برای شناخت نقشه سیاسی جامعه کنونی. اینکه حزبی چپ‌گراست چیز زیادی در مورد برنامه یک حزب نمی‌گوید جز آنکه موقعیت حزب را در محور افقی نشان دهد و ضمناً به شنونده یا خواننده اطلاعاتی در مورد برخی از ارزش‌های حزب مورد نظر، مثلاً برابری دهد. محتوی برنامه چپ بنا بر محتوی برنامه راست تعیین می‌شود و بالعکس. این محتوی بسته به زمان و مکان تغییر می‌کند. اما همیشه خواسته‌هایی وجود دارند که نمی‌توانند مشترک باشند، مثلاً حذف مالکیت خصوصی. ممکن است تحت شرایط معینی یکی از طرفین تقریباً حذف شود. همیشه این امکان نیز وجود دارد که یک جنبش دست چپی به سمت مرکز حرکت نموده و نسبت به چپ که ثابت مانده، دست راستی تلقی گردد و بالعکس. همچنین در شرایط بحران‌ها و تنش‌های اجتماعی مجموعه احزاب چپ نسبت به چپ رسمی، چپ‌تر شوند و یا احزاب راست به سمت راست‌تر بلغزند.

در حکومت‌های اقتدارگرا ممکن است هر گونه تفاوتی بین چپ و راست زدوده شود. در کشوری مانند ایران، در جایی که آزادی احزاب وجود ندارد صحبت از سیاست چپ و راست معنی دقیقی ندارد. طبعاً در درون دستگاه حاکمه نظرات و گرایش‌های متفاوت وجود دارند اما از آنجا که بقیه احزاب و جریان‌های سیاسی از صحنه حذف شده‌اند تصویری که از صحنه و اختلافات سیاسی ارائه می‌شود تصویر درستی نیست. اینکه گرایشی در یک نظام تک‌حزبی خود را نه در مقایسه با همه گرایش‌های سیاسی موجود در یک کشور بلکه بنا بر تقسیمات تاریخی و میراث‌های گذشته چپ تلقی کند، فقط نادیده گرفتن این واقعیت است که چپ و راست در ارتباط با مجموعه دیگر گرایش‌های سیاسی و رقابت با آن‌ها می‌تواند واقعی باشد. در چنین شرایطی تعیین اینکه دولت حاضر دست‌راستی یا چپی است فقط از طریق مقایسه سیاست‌های آن با دیگر کشورها میسر است.

در دانمارک حزب چپ (Venstre) یکی از قدیمی‌ترین احزاب این کشور که ۱۵۰ سال پیش تاسیس شد. در واقع این حزب امروز یک حزب راست محافظه‌کار است. آن در زمان تاسیس، حزبی دهقانی محسوب می‌شد و از اتحاد سه فراکسیون پارلمانی بوجود آمده بود و در ابتدا اتحاد چپ نامیده شد. علت اصلی انتخاب چنین نامی، وجود یک رقیب دست راست بنام حزب «راست» بود. حزب اتحاد چپ که بعدها به حزب چپ تغییر نام

داد، یک حزب لیبرالی اما در آن زمان دست چپی محسوب می‌شد نیم قرن بعد، جناح رادیکال‌تر این حزب در سال ۱۹۰۵ از این حزب انشعب کرد و حزب «چپ رادیکال» (امروز یک حزب راست میانه است) را تشکیل داد. امروز حزب چپ، بنا بر تاریخ گذشته خویش، اسم نامسمای خود که با سیاست‌های کنونی حزب هیچ تطابقی ندارد، را حفظ کرده است. به همین خاطر در دانمارک بین چپ و جناح چپ فرق گذاشته می‌شود و این حزب بر خلاف نامش در جناح راست قرار داده می‌شود. این بدان معنی است که فقط در یک صحنه سیاسی دمکراتیک که همه گرایش‌های سیاسی حضور دارند می‌توان چپ و یا راست بودن یک حزب یا گرایش سیاسی را محک زد. از این رو، اصلاح‌طلبان حکومتی فقط در یک صحنه سیاسی دمکراتیک می‌توانند جایگاه سیاسی واقعی خود را در جناح چپ، راست و یا میانه مشخص کنند و نه در جایی که همه رقبای دیگر از صحنه حذف شده‌اند. در فضای بسیار ملتهب و کوتاه پرسترویکا در روسیه، طرفداران اصلاحات بورژوازی خود را چپگرا قلمداد می‌کردند. در صورتی که به خاطر نبود آزادی احزاب چنین فرصتی نه به مردم و نه جریان‌های سیاسی دیگر برای تعیین جایگاه خود در عرصه سیاسی داده نشد. در چنین حالت‌هایی، به هنگام انسداد سیاسی تعیین دست چپی و راستی بودن یک نیرو، در بهترین حالت فقط با مقایسه این نیرو در سطح جهانی امکان‌پذیر است. طبعاً همیشه احزابی وجود داشته و دارند که خود را در فرای چپ و راست قرار می‌دهند، مثلاً احزاب سبز و یا پوپولیستی. این احزاب پس از چند صباحی مجبور به انتخاب جهت هستند. در نهایت قضاوت مردم و دیگر نیروهای سیاسی در مورد یک حزب، نه بر اساس آنچه حزب می‌گوید بلکه آنچه انجام می‌دهد خواهد بود. راستی‌ازمایی همیشه در جریان است.

در فرانسه، تا مدت‌ها جمهوری خواهان جناح چپ و طرفداران سلطنت جناح راست صحنه سیاسی کشور را اشغال کرده بودند. اما چرخش بزرگی در پایان قرن نوزده (۱۸۹۳) رخ داد. در این دوران جنبش چپ جدیدی پا گرفت که هویتش قبل از هر چیز نه با جمهوری خواهی بلکه با طرفداری از سوسیالیسم گره خورده بود. در نتیجه در پارلمان کشور جمهوری خواهان به دو دسته تقسیم شدند انانی که طرفدار سرمایه‌داری بودند در جناح راست و طرفداران سوسیالیسم در جناح چپ. بسیاری از جمهوری خواهان قدیم دوران سخت تغییر جبهه و گذار از جناح چپ به راست را تجربه کردند. آیا در ایران نین چیزی در جریان است؟

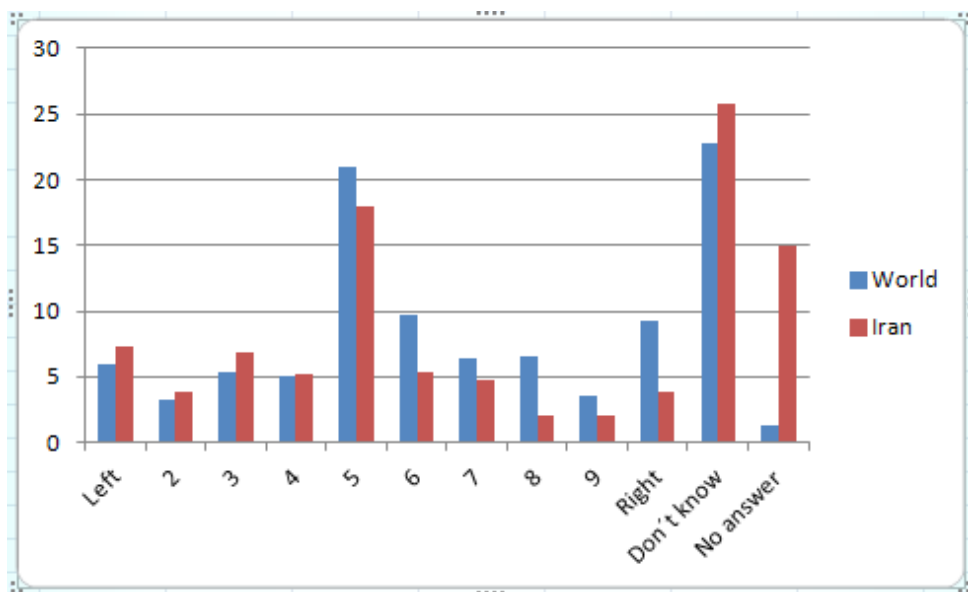
## مقایسه

پرسش مهم دیگری وجود دارد که قبل از ادامه بحث باید به آن پاسخ داده شود: دوگانه راست-چپ در کشورهای دمکراتیک هنوز اهمیت دارد. آیا این دوگانه در کشور ما هم موضوع با اهمیتی است؟ آیا مردم ایران از چنین دسته‌بندی به اندازه کافی اطلاع دارند؟

متأسفانه با توجه به عدم حضور بسیاری از نیروهای سیاسی در صحنه سیاست رسمی کشور و نبود مطبوعات مستقل اظهار نظر دقیق در این مورد کمی مشکل است. اما بنا بر تحقیقات میدانی که مؤسسه World Values Survey بین سال‌های ۲۰۰۴-۱۹۹۹ تحت سرپرستی رونالد اینگلهارت انجام داد، این اصطلاحات در تمام جهان، از جمله ایران عام و «بدون مرز» بودند. بنا به گفته اینگلهارت در سال‌های مربوطه ۵۵ درصد

مردم جهان خود را در جناح چپ قرار می‌دادند و ۴۵ درصد در جناح راست. همان‌طور که در نمودار زیر دیده می‌شود اکثر افراد سعی دارند خود را در میان محور، چپ میانه قرار دهند. لازم به تذکر است که در این دوران در بسیاری از کشورهای اروپایی هنوز احزاب چپ میانه در قدرت بودند.

همان‌طور که گفته شد با توجه به عدم حضور نیروهای اپوزیسیون در ایران، نمودار زیر نمی‌تواند تصویر درستی از اوضاع سیاسی کشور به دست دهد. با وجود این می‌توان بر چند نکته انگشت گذاشت. اول، اصطلاح راست-چپ در ایران مانند بقیه کشورهای دنیا رایج است و تفاوت زیادی بین گرایش‌های مردم ایران با بقیه جهان دیده نمی‌شود. دوم، تعداد زیادی از پرسش‌شوندگان ایرانی حاضر نشده‌اند که به این سؤال: «در مسائل سیاسی، مردم از «چپ» و «راست» صحبت می‌کنند. بطور کلی نظرات خود را در این مقیاس در کجا قرار می‌دهید؟» پاسخ دهند. این با توجه به میزان اندک آزادی‌های سیاسی در کشور قابل درک است. نکته آخر اینکه اصطلاح چپ، هم اصلاح‌طلبان حکومتی و هم برخی از احزاب چپ اپوزیسیون را در بر می‌گیرد. اما از نظرسنجی زیر فقط می‌توان حدس زد که اکثر شرکت‌کنندگان پاسخ خود را بر اساس نزدیکی‌شان به اصلاح‌طلبان و نه نیروهای اپوزیسیون تنظیم کرده‌اند.



## نسل جدید چپ؟

همان طور که گفته شد در انقلاب فرانسه چپ زاده شد. میدان مبارزه اولین نسل چپ، مبارزه با حکومت‌های استبدادی و نظام فئودالی بود. هدف این چپ برقراری یک حکومت جمهوری بورژوازی لیبرالی بود. خواسته اصلی و هدف غایت آن جمهوری، رهایی از ستم اشراف و فئودال‌ها، مبارزه برای برابری و لغو امتیازهای اشراف و طبقات متحجر آن زمان بود. آن خواهان حقوق شهروندی، تقسیم و کنترل قدرت، انتخابات آزاد، جدایی دولت از دین بود. در این دوران سوسیالیست‌هایی چون بافوف نیز در صف اول مبارزه بودند. با این حال، در این برهه از زمان بازار برای چپ در مجموع مظهر آزادی قلمداد می‌شد.

نسل دوم چپ متکی بر اندیشه‌های سوسیالیستی بود. نیروی اصلی چپ، نه جنبش لیبرالی بلکه پرولتری بود. در این دوران مرکز توجه از آزادی‌های سیاسی متوجه حقوق اقتصادی و اجتماعی گشت. در جنبش کارگری مارکسیسم به ایدئولوژی هژمون بدل شد. هدف، گذار از سرمایه‌داری و دموکراسی بورژوازی به دموکراسی سوسیالیستی بود. در این دوران چه آنان که شیوه‌ای انقلابی و چه آنان که شیوه‌ای رفرمیستی برای گذار انتخاب کرده بودند توانستند هم طعم شیرین موفقیت‌های بزرگ و هم تلخی‌های جانکاه را بچشند. جهانی بهتر و دموکراتیک‌تر آفریده شد اما در این میان میلیون‌ها انسان بی‌گناه جان خود را در دو جنگ جهانی، انواع جنگ‌های استعماری و جنگ‌های داخلی از دست دادند.

چپ دوم میراث‌دار چپ اول با همه خوبی‌ها و بدی‌ها، موفقیت‌ها و شکست‌ها بود. آن ادامه‌دهنده راه اولی بود. اما این دو اختلافات فراوانی نیز داشتند. اولین نسل چپ تکیه بر حقوق شهروندی داشت و دومی طبقاتی، اولی طرفدار بازار آزاد بود، دومی خواهان نابودی یا محدود کردن آن، اولی حافظ مالکیت خصوصی بود و دومی خواهان الغای آن. در این دوران، چپ نه فقط با سوسیالیسم به طور عام، بلکه شکل خاصی از آن یعنی مارکسیسم گره خورده بود.

آنچنان که گفته شد تاریخ این دو نسل از چپ، با مبارزه برای پیشرفت، گسترش آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، اعتقاد به قدرت انسان برای ایجاد جامعه‌ای بهتر، گسترش عقل‌گرایی، مبارزه با انواع و اقسام ستم‌های جنسیتی، نژادی، اتنیکی و دینی، دفاع از حقوق فرودستان، تلاش برای صلح عجین گشته است، اما ستاره قطبی آن مبارزه برای برابری بوده است.

بعد از فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود، چپ دوم نیز به خاک سپرده شد. بلافاصله پس از آن جهان در آرزوی کاندیدای جدیدی چشم خود را متوجه آنچه که «راه سوم» نامیده می‌شد و قرار بود در «فرای چپ و راست» عمل کند، نمود. اما این «نیروی جدید» فقط ردای چپ را بر دوش می‌کشید و بسیاری از دستاوردهای گذشته را که با مشقت و مبارزه طولانی کسب شده بودند، یک شبه بر باد داد.

امروز نسل دیگری از چپ شکل گرفته است، نسلی که نه فقط خواهان سوسیالیسم بلکه در عین حال خود را موظف به دفاع از حقوق زنان و محیط‌زیست می‌داند. این اهداف فقط با گسترش آزادی، برابری، تعمیق دموکراسی، توسعه پایدار، همبستگی جهانی با همه نیروهای تحت ستم و صلح جو، و در نهایت لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید میسر است.

در ایران در صدر مشروطه ما با روشنفکرانی چون طالبوف برمی‌خوریم که متأثر از اندیشه‌های سوسیالیستی بودند. طالبوف که مساوات را «برابری، بی‌تفاوتی و بی‌امتیازی» تعریف می‌کرد، به درستی تأکید داشت که آزادی باید «متحد با مساوات» باشد. میرزااقاخان کرمانی یکی دیگر از کسانی بود که به سوسیالیسم توجه داشت. کمی بعدتر فرقه اجتماعیون عامیون در باکو شکل گرفت.

اجتماعیون عامیون اولین حزب چپ ایرانی بود که هدف خود را دفاع از حقوق طبقات فرودست جامعه و برقراری مساوات، عدالت و آزادی اعلام کرد. مَهْر انان مزین به کلمات خُریت، عدالت و مساوات بود. شعبه باکو و نیز شعبه‌های ایرانی آن به طور موثری در انقلاب مشروطه شرکت داشتند. نشریاتی چون نسیم شمال، مساوات و صوراسرافیل از اهداف آن‌ها حمایت می‌کردند.

اولین حزب پارلمانی ایران «حزب دموکرات ایران، عامیون» بود، حزبی که به شیوه اروپایی سازمان‌دهی شده بود. «ایران نو» ارگان حزب به سردبیری رسول‌زاده اولین روزنامه ایرانی بود که تکنیک روزنامه‌های غربی را در ایران متداول کرد. اکثر اعضای رهبری آن از حزب اجتماعیون عامیون بودند. حزب دموکرات هدف خود را نه برقراری سوسیالیسم در ایران بلکه مبارزه با تمه فئودالیسم قرار داد. رهبری آن معتقد بود برای آنکه زمینه مساعدی برای تبلیغات سوسیالیستی مهیا شود، باید سرمایه‌داری در کشور رشد نماید. حزب دموکرات حزبی سکولار بود که حتی عضویت روحانیون، «اشراف و اعیان و معتبرین نوکربان» «مگر نادر و به اتفاق ارای مرکز» در آن منع شده بود. بحث طولانی برای نام حزب درگرفت. از آنجا که حزب هدف کوتاه مدت خود را سوسیالیسم نمی‌دانست، با توجه به پیشینه فعالیت یا ارتباط رهبران حزب با سوسیال‌دمکرات‌های روسیه، استفاده از نام «دموکرات» را مناسب تلقی نمی‌کرد. نگرانی آن‌ها این بود که نام «دموکرات» با «سوسیال دموکرات» اشتباه گرفته شود. حزب در نهایت نام عامیون را که ترجمه فارسی «دموکرات» بود را انتخاب کرد اما با این وجود، بنام حزب «دموکرات» و نه عامیون معروف گشت.

بعد از کودتای سال ۱۲۹۹ برخی از دموکرات‌ها به رهبری سلیمان میرزا اسکندری حزب «سوسیالیست» را تشکیل دادند. این حزب از «تامین عدالت برای کلیه مردم» بدون توجه به نژاد و ملیت، لغو مجازات اعدام و برابری جنسیتی، «تساوی حقوق افراد ایرانی اناثا و ذکور بدون فرق نژاد، دین، ملیت در پیشگاه قانون» دفاع می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب اکتبر حزب عدالت، و سپس کمونیست ایران تاسیس شدند. و بعد از آن، چوب دو امدادی به حزب توده، چریک‌های فدایی و دهها حزب و سازمان دیگر سپرده شد. همه این احزاب هدف خود را سوسیالیسم اعلام نمودند. بسیاری از اعضا و رهبران حزب کمونیست خود از طبقات کارگر و دهقان بودند. با شکل‌گیری گروه ارانی، حزب توده و احزاب و سازمان‌های بعدی، رهبری احزاب و سازمان‌ها دچار تغییر طبقاتی شدند. رهبری این احزاب را در درجه اول روشنفکران انقلابی تشکیل می‌دادند.

نکته آنکه ما در ایران نیز تا قبل از فروپاشی سوسیالیسم شاهد دو نسل متفاوت چپ بودیم. یکی هدف خود را دمکراسی سرمایه‌داری و دیگری سوسیالیستی قرار داده بود. این دو نسل اگرچه ویژگی‌های ایرانی خود را داشتند اما از همان خصوصیات برخوردار بودند که در بالا برای احزاب اروپایی شمرده شد. این دو نسل ضمن

اختلافات، اشتراکات زیادی داشتند.

## سخن آخر

در طی چند قرن که از پیدایش دوگانه راست-چپ می‌گذرد، تحولات زیادی در ایران و جهان به وقوع پیوسته است. لیبرال دموکراسی ضمن داشتن دستاوردها و شکست‌های بزرگ، کم و بیش به آخر خط رسیده است. در طی چند دهه اخیر بسیاری از احزاب چپ از سویی پرسپکتیو طبقاتی را کنار گذاشته و تکیه بر هویت سیاسی نمودند. در مقابل بسیاری نیز به نواختن سازهای قدیمی ادامه دادند. برخی در چپ راه چاره را پناه بردن به نئولیبرالیسم و گسترش بازار در ایران تلقی می‌کنند. آن‌ها معتقدند که سرمایه‌داری و دموکراسی همزاد یکدیگرند.

امروز چپ رادیکال و «تحول طلب» اگر واقعاً بخواهد پرچم دو نسل گذشته خود را بالا نگه دارد و میراث‌دار انسان شود، اگر خواهان رسیدن به «حریت، مساوات و عدالت» باشد، اگر بخواهد به مساوات نه در حرف بلکه در عمل و از راه آزادی برسد آنگاه باید هدف خود را دفاع از سوسیالیسم، فمینیسم و محیط‌زیست اعلام کند. این سه مولفه لازم و ملزوم یکدیگرند. این سه هدف به ویژه در ایران بیش از هر کجای دنیا ضرورت دارد. قطعاً دفاع از سوسیالیسم به معنی برقراری سوسیالیسم در ایران امروز نیست، بلکه تأکید بر آن است که این چپ می‌بایستی در جهت این ایده‌ها حرکت کند و پرسپکتیو طبقاتی را در تحلیل‌های خود دخیل نماید.

از سوی دیگر یک حزب چپ رادیکال نمی‌تواند تمام هم و غم خود را صرف دفاع از نیروی کار نموده و بازتولید نیروی کار و به عبارتی بازتولید اجتماعی را فراموش کند. زنان در ایران در معرض ستم سه‌گانه، هم در محل کار، خانه و نهادهای قانونی قرار دارند. رهایی طبقاتی به خودی خود نمی‌تواند منجر به رهایی جنسیتی شود. از سوی دیگر مبارزه برای رهایی جنسیتی نیز نمی‌تواند معوق به رهایی طبقاتی شود با وجود آنکه این دو لازم و ملزوم یکدیگرند.

همچنین منبع ثروت نه فقط کار بلکه طبیعت و کار است. سرمایه‌داری نه فقط به استثمار نیروی کار بلکه طبیعت نیز مشغول است.

این اهداف هیچکدام از دیگری مشتق نمی‌شوند و هر کدام در شرایط معینی ممکن است با اهداف دیگر در تقابل قرار گیرند. از این رو تکیه همزمان بر هر سه مولفه یاد شده، شرط لازم برای موفقیت هر حزب رادیکالی در کشور است. استراتژی اصلی یک حزب رادیکال بایستی متحد کردن همه نیروهایی باشد که برای اهداف بالا مبارزه می‌کنند. تکیه و تمرکز بر یک هدف و نادیده گرفتن دو هدف دیگر راه به جایی نخواهد برد.

امروز چه در اروپا و چه در ایران کسانی وجود دارند که فکر می‌کنند بدون اتحاد با جنبش زنان و محیط زیست و یا بدون اتحاد با مبارزه کارگران و بخش بزرگی از طبقه متوسط امکان کسب دستاوردهای بزرگ مساوات‌طلبانه وجود دارد. چنین چیزی فقط یک خیال باطل است. مسلماً می‌توان در هر عرصه‌ای موفقیت‌های نسبی کسب نمود اما این موفقیت‌ها محدود خواهند ماند. هدف یک حزب رادیکال رهایی انسان، رهایی از قیود سرمایه‌داری و پایان بخشیدن به استثمار اعم از انسان و طبیعت، پایان ستم جنسیتی در جامعه، و ایجاد جامعه‌ای است که



در آن هیچ کس گرسنه نخواهد، هیچ کس شاهد جنگ و خونریزی نباشد. انسانی آزاد همبسته با دیگر انسان‌ها و در عین حال همبسته با طبیعت و نسل‌های آینده.

امروز دیگر صرف عنوان چپ داشتن کافی نیست. بسیاری، از اصلاح طلب گرفته تا نئولیبرال، که اعتقاد عمیقی به برابری ندارند، در پشت آن سنگر گرفته‌اند. باید سوسیالیست، فمینیست و مدافع محیط زیست بود. باید راه را انتخاب کرد.

## منابع

- ویکیپدیا
- نوربرتو بویو، چپ و راست
- محمد علی احمدی، گفتمان چپ در ایران
- الن نوئل، ژان فیلیپ ترین، چپ و راست در سیاست جهانی
- اندرو هی‌وود، ایدئولوژی‌های سیاسی
- محبوبه خدایی، مفهوم راست و چپ در اساطیر ایران
- نیو لفت ریویو
- روزنامه همشهری
- هادی دولت‌آبادی، حجت‌الله ایوبی، دو قطبی راست و چپ